

## چرا امیرمؤمنان (ع) با قیام ابوسفیان بر ضد ابوبکر مخالفت کرد؟

### طرح شبهه :

بقلم : آیت الله محسنی بسطامی

شهادت زهرا: بزرگترین دروغ تاریخ

ما معتقدیم این مسئله بزرگترین افترا و دروغ تاریخ است و هرگز چنین چیزی صحت ندارد برای اثبات این مطلب می توان مفصل بحث نمود که متأسفانه صفحه کوچک وبلاگ ما توانایی تحمل آنرا ندارد لذا به چند مطلب بسنده می نماییم.

قریش بزرگترین و مقتدر ترین قبیله در شبه جزیره عربستان به حساب می آمد و در درون قریش بنی هاشم برترین و قدرتمند ترین قوم (تیره) بشمار می آمد طوری که همه برتری آن را پذیرفته بودند عمو زاده های این تیره بنی امیه بودند که بعضی اوقات با بنی هاشم رقابت می نمودند اما اگر پای کسی دیگر به میان می آمد این دو فوراً با هم یکی می شدند بطور مثال زمانی که خبر رسید ابوبکر (از تیره بسیار ضعیف قریش یعنی بنی تیم) جانشین پیامبر شده برای ابوسفیان که تازه مسلمان شده بود غیر قابل تحمل بود لذا فوراً صدا زد: این الاذلان؟ دو مرد ذلیل کجایند؟

پرسیدند منظورت چه کسانی می باشند؟ گفت علی و عباس. ابوسفیان هنگامی که با علی و عباس روبرو شد گفت چرا نشستید بنی تیم کیستند که رهبری را بدست گیرند؟ ابوسفیان چنین ادامه داد: والله لاملان المدینه خیلا و رجالا. (قسم بخدا من مدینه را پر از پیاده نظام و سواره نظام می کنم و حکومت را با زور از آنان برای شما می گیرم.)

علی که به سخنان ابوسفیان گوش می داد به او نهیب زد و اخطار نموده فرمود: اگر کوچکترین حرکتی بر ضد ابوبکر انجام دهی من نخستین کسی خواهم بود که در مقابل تو می ایستم ما ابوبکر را اهل می دانیم. ابوسفیان ناراحت شده الفاظ بدی گفته و رفت. (تاریخ طبری جلد 2 قسمت آغاز خلافت ابوبکر)

قریش که با رسول خدا دشمنی می ورزیدند عملاً قادر نبودند کاری انجام دهند چون از انتقام گیری بنی هاشم هراس داشتند واپسین و مهمترین راهکارشان این بود که از هر تیره ای يك جوان انتخاب نمایند و این جوانان طوایف گوناگون همه باهم پیامبر را با شمشیر بزنند بگونه ای که معلوم نشود کدامیک قاتل است که در این صورت قوم پیامبر یعنی بنی هاشم نمی دانند با کدام تیره بجنگند و لذا مجبور خواهند شد خونبها گرفته صلح نمایند. (اگر يك یا دو قبیله چنین جرمی مرتکب می شد مطمئن بودند بنی هاشم دمار از روزگارشان بر می آوردند) که همین مسئله سبب شد رسول اکرم با اذن خداوند هجرت نمود.

### نقد و بررسی :

### نکته ای قابل توجه :

در ابتدا باید به نکته مهمی اشاره کنیم و آن توجه کامل به عبارات این متن بقلم: آیت الله محسنی بسطامی است که گفته: "شهادت زهرا: بزرگترین دروغ تاریخ.

ما معتقدیم این مسئله بزرگترین افترا و دروغ تاریخ است و هرگز چنین چیزی صحت ندارد و برای اثبات آن می توان مفصل بحث نمود که متأسفانه صفحه کوچک وبلاگ ما توانایی تحمل آنرا ندارد لذا به چند مطلب بسنده می نماییم."

آیا به نظر شما آیه الله محسنی بسطامی خود این وبلاگ را اداره می کند یا برای وبلاگ مطلب می نویسد؟

اگر در اینترنت عبارت آیت الله محسنی بسطامی را جستجو کنید تنها با یک متن روبه رو خواهید شد که در ده ها سایت گوناگون سنی، بدون کم و زیاد آمده و در همه آن ها این مطلب را به قلم ایشان می دانند.

صرف نظر از اینکه این آیه الله کیست، که بدون داشتن یک سال یا یک ماه سابقه در حوزه های علمیه شیعه، به تازگی ظهور کرده و قلمی شبیه مولویان متجدد اهل سنت دارد؛ چون عبارت اولیه این متن را چنین نوشته است: به قلم آیت الله محسن بسطامی و... پس از آن حتی یک بسم الله هم نیاورده است. پس به ظاهر کل متن از ایشان است؛ اما در این متن کلماتی در باره سایت و وبلاگ و... می بینیم که با روش نوشتن و سخن گفتن یک آیه الله سازگاری ندارد.

و نیز موارد بسیاری در این مقاله، دفاع بی چون و چرا از مطالبی است که هیچ شیعه ای آن را قبول ندارد.

ما نمی دانیم که این شخص آیا واقعا شیعه است؟ شاید بگویند شیعه بوده و سنی شده است که در این صورت محتوای مطالبش با سخنان یک مستبصر سازگاری ندارد؛ زیرا حتی به یک کتاب شیعی استناد نمی کند و در مواردی روایاتی را مدرک قرار می دهد که شیعه، ضد آن روایت را نقل کرده اند که در متن به آن ها خواهیم پرداخت.

لذا از مولوی های اهل سنت می خواهیم که اگر خواستند مقاله ای بنویسند یا به اسم خودشان باشد؛ یا اشتباهی چنین فاحش نکنند، یا دست کم بنویسند از سخنان فلان شخص؛ نه به قلم او...!!!

### آیا ابوسفیان خلافت را برای خود می خواست یا علی و عباس :

در باره قریش و ابوسفیان باید گفت :

جناب مولوی آیت الله محسنی بسطامی اقرار کرده اند که در قریش بنو امیه با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی داشتند که در رأس آنان ابوسفیان رئیس قریش بود، و همه می دانند ضربه ای که قریش و بنو امیه از علی علیه السلام خورد از کسی دیگر نخورد. ولی در این نوشته می بینیم ابوسفیان به علی علیه السلام می گوید: اگر تو بخواهی مدینه را پر از سواره و پیاده می کنم!!! یعنی ابوسفیان دشمن خونی علی علیه السلام می خواست به نفع امیر مؤمنان، سرباز وارد مدینه کند؛ هیچ ساده لوحی هم این مطلب را باور نمی کند؛ لذا امیر مؤمنان با وی مخالفت کردند.

اما چرا ابوسفیان نزد علی علیه السلام آمد؟ چرا این حرف را به طلحه یا زبیر نزد؟ مگر ایشان از بزرگان قریش نبودند؟ و چرا نزد دیگر قریشیان موجود در مدینه نرفت؟ مگر اهل سنت نمی گویند که علی علیه السلام با خلافت ابوبکر موافق بود؟ این روایت به خوبی نشان دهنده آن است که ابوسفیان هم می دانسته است که حق با امیر مؤمنان است و خواسته است از همین حربه بر ضد اسلام استفاده نماید.

### تحریف روایت اهل سنت :

اما در باره اصل روایت باید گفت که جناب مولوی آیت الله محسنی بسطامی، اصل بی طرفی را رعایت نکرده و با حذف ابتدا و انتهای روایت چنین وانمود کرده است که انکار ابوسفیان خلافت را برای علی یا عباس می خواسته است و حضرت علی نپذیرفته و فرموده است، ابوبکر صلاحیت خلافت دارد.

حدثني محمد بن عثمان بن صفوان الثقفي قال حدثنا أبو قتيبة قال حدثنا مالك يعني ابن مغول عن ابن الحر قال قال أبو سفیان لعلی ما بال هذا الأمر في أقل حي من قریش والله لئن شئت لأملأنها علیه خيلا ورجالا قال فقال علی یا أبا سفیان طالما عادت الإسلام وأهله فلم تضره بذاك شيئاً إنا وجدنا أبا بكر لها أهلا

حدثني محمد بن عثمان الثقفي قال حدثنا أمية بن خالد قال حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت قال لما استخلف أبو بكر قال أبو

سفيان مالنا ولأبي فصيل إنما هي بنو عبد مناف قال فقيل له إنه قد ولي ابنك قال وصلته رحم

حدثت عن هشام قال حدثني عوانة قال لما اجتمع الناس علي بيعة أبي بكر أقبل أبو سفيان وهو يقول والله إنني لأري عجاجة لا يطفئها إلا دم يا آل عبد مناف فيم أبو بكر من أموركم أين المستضعفان أين الأذنان علي والعباس وقال أبا حسن ابسط يدك

حتي أبايعك فأبي علي عليه فجعل يتمثل بشعر المتملمس

ولن يقيم علي خسف يراد به إلا الأذنان عير الحي والوتد

هذا علي الخسف معكوس برمته وذا يشج فلا يبكي له أحد

قال فزجره علي وقال إنك والله ما أردت بهذا إلا الفتنة وإنك والله طالما بغيت الإسلام شرا لا حاجة لنا في نصيحتك.

... ابوسفيان به علي گفت: چه شده است که خلافت در دست کوچکترین قبیله قریش قرار گرفته؟ اگر بخواهی مدینه را پر از سواره و پیاده می کنم؛ علی گفت: ای ابوسفيان مدتی طولانی است که با اسلام و اهل آن دشمنی داری؛ اما نتوانسته ای به آن ضربه بزنی؛ ما ابوبکر را برای خلافت سزاوار یافتیم.

... هنگامی که ابوبکر خلیفه شد، ابوسفيان گفت: ما با ابوفصیل چه ارتباطی داریم (که خلافت ایشان را قبول کنیم؟) حق

با فرزندان عبد مناف است؛ به وی گفته شد: ابوبکر فرزند تو را والی قرار داده است!!! گفت: حق فامیلی را ادا کرده است!!! مردم برای بیعت با ابوبکر گردآمدند، ابوسفيان گفت: من آشوبی می بینم که آن را فقط خون آرام می کند. ای فرزندان عبد مناف! ابوبکر در کدام یک از کارهای شما جایگاهی داشته است؟ ای دو ذلیل! ای علی و ای عباس؟ سپس به علی گفت: ای علی دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم؛ علی قبول نکرد. ابوسفيان شعر ملتمس را خواند که:

در بیابان کسی زندگی نمی کند مگر دو قبیله ذلیل حی و وتد

این یکی نیزه خود را در بیابان سر و ته گذاشته (قصد جنگ ندارد) و آن دیگری ناله می زند؛ ولی کسی به او کمک نمی کند. علی او را منع کرد و گفت: تو از این کارها جز فتنه چیز دیگری نمی خواهی. و مدتی است طولانی که با اسلام به بدی رفتار کرده ای! و ما احتیاج به خیر خواهی تو نداریم.

**الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفاي 310)، تاريخ الطبري، ج 2، ص 237، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت.**

جناب مولوي آیت الله محسنی بسطامی به جهت حفظ مقام صحابی جلیل القدر ابوسفيان بن حرب و مشخص شدن قصد وی جهت خیانت، اصل این روایت در کتب اهل سنت را ذکر نکرده و ترجمه را هم تحریف کرده است:

زمانی که خبر رسید ابوبکر (از تیره بسیار ضعیف قریش یعنی بنی تیم) جانشین پیامبر شده برای ابوسفيان که تازه مسلمان شده بود غیر قابل تحمل بود لذا فوراً صدا زد: این الاذنان؟ دو مرد ذلیل کجایند؟

پرسیدند منظورت چه کسانی است؟ گفت: علی و عباس. ابوسفيان هنگامی که با علی و عباس روبرو شد گفت: چرا نشسته اید، بنی تیم کیستند که رهبری را بدست گیرند؟ ابوسفيان چنین ادامه داد: والله لاملان المدينة خيلا و رجالا. (قسم بخدا مدینه را پر از پیاده نظام و سواره نظام می کنم و حکومت را با زور از آنان برای شما می گیرم.)

علی که به سخنان ابوسفيان گوش می داد به او نهیب زد و اخطار کرد و فرمود: اگر کوچکترین حرکتی بر ضد ابوبکر انجام دهی من نخستین کسی خواهم بود که در مقابل تو می ایستم، ما ابوبکر را اهل می دانیم. ابوسفيان ناراحت شده الفاظ بدی گفته و رفت. (تاریخ طبري جلد 2 قسمت آغاز خلافت ابوبکر).

می بینید که جناب مولوي آیت الله محسنی بسطامی آن قسمت از کلمات امیر مؤمنان که قصد ابوسفيان را بر ملا می کند ذکر نکرده و با تحریف از کنار آن گذشته است.

## اصل این روایت در کتاب های شیعه :

بخش پایانی این روایت با مضمونی که ذکر شد، در کتب شیعه موجود نیست؛ بلکه این مضمون در کتب اهل سنت است؛ - و همین نشان دهنده آشنا نبودن نویسنده این مقاله به روایات شیعه است؛ زیرا اگر با آثار شیعه آشنایی می داشت، روایت را در این زمینه نقل می کرد - لذا شیعیان در بحث با اهل سنت تنها به قسمت اول این روایت استدلال می کنند؛ زیرا قسمت آخر آن تحریف شده است و اگر قسمت آخر در کتب شیعه، همانگونه بود که جناب مولوی آیت الله بسطامی گفته است، ما شیعیان اصلا بحثی با اهل سنت نداشتیم و ایشان میتوانند به همین روایت استدلال کنند؛ اما اصل روایت در کتب شیعه چنین است: **أما والله لئن شئتم لأملأنها خيلا ورجلا. فناداه أمير المؤمنين عليه السلام: ( ارجع يا أبا سفیان، فوالله ما تريد الله بما قول، وما زلت تكيد الإسلام وأهله، ونحن مشاغيل برسول الله صلي الله عليه وآله، وعلي كل امرئ ما اكتسب وهو ولي ما احتقب ).** قسم به خداوند اگر بخواهید مدینه را پر از سواره و پیاده می کنم. امیر مؤمنان به وی فرمود: ای ابوسفیان بازگرد؛ قسم به خدا که در آنچه می گوئی خدا را نمی خواهی! همیشه برای اسلام و مسلمانان نقشه کشیده ای؛ ما الان مشغول (غسل و کفن و دفن) رسول خدا هستیم. و بر دوش هر کسی باری است که خود کسب کرده است و سرپرست آنچه جمع آوری کرده هموست. ( یعنی ابوبکر خود بار گناهِش را بر دوش خواهد کشید که به جای غسل و کفن رسول خدا، مشغول طرح ریزی برای خلافت خود شده است! ).

**الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبي عبد الله العكبري، البغدادي (متوفاي 413 هـ)، الإرشاد في معرفة حجج الله علي العباد، ج 1، ص 190، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث، ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية، 1414هـ - 1993 م.**

اما این که چرا امیر مؤمنان از کمک قریش استفاده نکرد؟

پاسخ واضح است. اگر ابوسفیان به مدینه لشکر می کشید به جای ابوبکر و عمر نخستین کسی را که می کشت حضرت علی بود و بساط اسلام را بر هم می زد. این همان مطلبي است که امیر مؤمنان نیز به آن اشاره دارد. البته همان گونه که در کتاب الارشاد آمده و این روایت نیز نشان می دهد، این ماجرا در همان روز سقیفه اتفاق افتاده است. یعنی هنوز امیر مؤمنان با ابوبکر بیعت نکرده بود؛ این مضمون را از بعضی عبارات اهل سنت نیز می توان به دست آورد؛ زیرا در ابتدای این روایت گفته اند:

**«لما اجتمع المهاجرون لبيعة ابي بكر»؛ «علي بيعة ابي بكر»؛ «لما بويع لابي بكر»؛ «لما اجتمع الناس علي بيعة ابي بكر».** هنگامی که که مهاجرین برای بیعت با ابوبکر گردآمدند؛ یا هنگامی که با ابوبکر بیعت شد یا هنگامی که مردم برای بیعت با ابوبکر گردآمدند.

اما در صحاح اهل سنت آمده است که علی بن ابوطالب پس از شش ماه بیعت کرد. و تا آن زمان با بیعت وی مخالفت کرد. همین قرینه نشانه دروغ بودن انتهای این روایت در کتب اهل سنت است.

## نتیجه گیری :

سخن ایشان در باره ابوسفیان صحیح است که می خواست خلافت را بگیرد؛ اما مهم این است که برای چه کسی؟ چون هنگامی که دید خلافت از علی گرفته شده و در اختیار ابوبکر و عمر است، تصمیم گرفت از این موضوع به نفع خودش استفاده کند؛ ولی چون ابوبکر وی را می شناخت، به همین جهت فرزندان ابوسفیان یعنی معاویه و یزید بن ابوسفیان را به عنوان کارگزاران خاص خود قرار داد. (آدرس این مطلب در همان متن تاریخ طبری ذکر شد )

لذا مشخص مي گردد که سیره ابوسفیان و اهل بیت او و بنی امیه با سیره عمر یکی بوده است و همگی به هر وسیله ای که باشد می خواستند حق علی را بگیرند.

حال آیا معقول است از کمک ابوسفیان و امثال وی برای گرفتن حق خود استفاده کند؟

گروه پاسخ به سؤالات

موسسه تحقیقات حضرت ولی عصر (عج)